

غرب از نگاه مجله کاوه (سر در گریبان غرب و تلاش برای نوسازی ایران)

دکتر علیرضا ملایی توانی**

چکیده

مجله کاوه که در دو دوره مختلف تاریخی و با دو سبک و هدف متفاوت انتشار می‌یافت، از جنجالی‌ترین و بحث‌برانگیزترین نشریات تاریخ مطبوعات ایران است. به ویژه دوره دوم آن که محور این پژوهش را شکل می‌دهد، با رهیافتی نقادانه به مسائل سیاسی - اجتماعی ایران نگریسته و با طرح پرسش‌ها و دغدغه‌های روشنفکران آن عهد در نکوین اندیشه اجتماعی - سیاسی غرب‌گرا، تجددطلبی و شبه‌مدرنیسم مطلقه عهد رضاشاه اثری مستقیم و تعیین‌کننده داشته است، تا جایی که می‌توان ادعا کرد، گردانندگان کاوه در تحکیم پایه‌های فکری دیکتاتوری رضاشاه و نیز در فرآیند اصلاحات و نوسازی آن دوره به‌مثابه ایدئولوگ‌های دولت مطلقه و مدرن ایفای نقش کردند.

این مقاله با بررسی نگاه آسیب‌شناسانه مجله کاوه به جامعه ایران و برشمردن تجلیات و علل عقب‌ماندگی آن، راه‌کارها و راهبردهای کاوه را برای نوسازی و توسعه ایران براساس محورهای ذیل برشمرده است:

چگونگی دریافت اسرار تمدن غرب، لزوم تغییر ساختارهای موجود با کمک دانش کارشناسی غرب، اصلاح رفتاری نخبگان، استبداد روشنفکرانه، تقویت زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی، باستان‌گرایی و احیای سنت‌های کهن ایرانی، سکولاریسم و اندیشه پیرایش دینی، آزادی زنان، الگوپذیری تمام‌عیار از غرب و ...

** عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

الف - تأسیس مجله کاوه و خط مشی آن

در تاریخ مطبوعات ایران بی تردید کاوه نشریه‌ای منحصربه‌فرد است که در فرآیند تحولات فکری و سیاسی ایران معاصر اثری ماندگار و تعیین‌کننده از خود به جای گذاشته است. روزنامه کاوه در دو دوره کاملاً متفاوت تاریخی انتشار یافت و در هر دوره به لحاظ سبک و سیاق، هدف و خط‌مشی گردانندگان آن، کاملاً متمایز از یکدیگر بود.

نخستین دوره مجله کاوه محصول جنگ جهانی اول بود. در این دوره مجله کاوه به منزله ارکان حزب دموکرات آلمان انتشار می‌یافت. حزب دموکرات نیرومندترین جریان سازمان‌یافته سیاسی کشور بود که با بازسازی خود در آستانه جنگ جهانی اول به اتخاذ مواضع تند علیه روسیه و بریتانیا پرداخت. این حزب، همکاری با دول متحد به رهبری آلمان در مقام نیروی سوم را به مثابه تنها راه‌رایی کشور در صدر برنامه‌های خود قرار داد و با تبلیغات گسترده و انتشار نشریات متعدد، رهبری مجالس و محافل سیاسی را به دست گرفت و با کمک آلمان‌ها به ایجاد کمیته‌های حزبی (نظیر کمیته حزب دموکرات بغداد، استانبول و از همه مهم‌تر برلن) با هدف ایجاد پایگاه‌های تبلیغی و سیاسی در نقاط مهم و حساس ایران و نیز در خارج از کشور دست یازید.

کمیته برلن با حمایت مستقیم وزارت خارجه آلمان و با هدف تجمع، آموزش و سازماندهی انقلابیون ملل تحت‌ستم در برابر متفقین شکل گرفت. تقی‌زاده به همین منظور از امریکا به آلمان فراخوانده شد و با کمک‌های بی‌دریغ سیاسی و مالی آلمان (تقی‌زاده، ۱۸۴) نویسندگان، محققان، ایران‌شناسان و فعالان فکری و سیاسی ایرانی را از سراسر اروپا به برلن دعوت کرد و مجله کاوه را به عنوان ارکان حزب منتشر ساخت (ملایی، ۳۳).

تقی‌زاده مدیر نشریه کاوه در نخستین شماره آن به تاریخ پانزدهم شهریور ۱۲۸۵ یزدگردی برابر با بیست و چهارم ژانویه ۱۹۱۶ هدف از انتشار مجله کاوه را با توجه به بروز جنگ جهانی و سوابق سیاسی گردانندگان این مجله چنین بیان کرد:

«در این حال تکلیف ماست که باز بیکار نماییم و اگر از دور هم باشد برای بیدار ساختن و برانگیختن هموطنان خود فریاد زنییم و برای همراهی با اردوی جهاد ملی (جنبش مهاجرت در جنگ جهانی اول) استفاده نماییم. همین است مقصد این روزنامه کوچک که صدای ضعیف خود را در میان غلغله عالمگیر از دارالسلطنه برلین می‌خواهد به گوش ایرانیان برساند» (کاوه، دوره قدیم، سال اول، شماره ۱، ۸).

این روزنامه چنان‌که در اهدافش پیش‌بینی شده بود، جنگ تبلیغی گسترده‌ای علیه امپریالیسم روس و انگلیس به راه انداخت و با مقالات و گزارش‌های سیاسی و تحلیلی خود به دفاع از جنبش مهاجرت و دولت ملی پرداخت و از سیاست اتحاد با آلمان به منزله راه نجات دفاع کرد و حتی هیئت‌هایی به منظور مشاوره و مذاکره با اردوی ملی به ایران گسیل داشت. این روزنامه با همین روش تا پایان جنگ جهانی انتشار یافت. علاوه بر تقی‌زاده جمعی از فعالان حزب دموکرات و چهره‌های فرهنگی مقیم اروپا در آن قلم می‌زدند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: میرزا محمد قزوینی، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، میرزا محمود غنی‌زاده، سید محمدعلی جمال‌زاده، سید ابوالحسن علوی، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، میرزا رضاخان تربیت، عزت‌الله هدایت فرزند صنیع‌الدوله، ابراهیم علیزاده، حسینقلی خان نواب سفیر ایران در آلمان. این روزنامه هر دو هفته یکبار و البته نه چندان منظم منتشر می‌شد (کهن، ۶۶۱).

دوره جدید انتشار کاوه در چارچوب ماهنامه‌ای کاملاً منظم از چهاردهم شهریور ۱۲۸۹ یزدگردی برابر با بیستم ژانویه ۱۹۲۰ آغاز گردید و طی دو سال هر سال دوازده شماره و هر شماره با شانزده صفحه مطلب عرضه می‌شد. برخلاف دوره اول که رویکردی صرفاً سیاسی داشت، این بار مجله با رهیافتی نقادانه به مسائل اجتماعی - سیاسی ایران و با رویکردی علمی و روشنفکرانه انتشار می‌یافت که بی‌تردید تحول مهمی در تاریخ مطبوعات ایران تا آن روزگار بود. کاوه در تکوین اندیشه اجتماعی و سیاسی غرب‌گرایی، تجددطلبی و مدرنیسم عهد رضاشاه تأثیر مستقیم و تعیین‌کننده‌ای داشت. راهبردها و خط مشی کاوه بی‌درنگ با اندکی تغییر از سوی روزنامه‌هایی چون ایرانشهر، آینده و فرهنگستان دنبال شد. این نشریات که همگی به اصول و مبادی مشترکی نظر داشتند و ترکیب نویسندگان آن‌ها نیز تا حد زیادی مشترک بود، در جست‌وجوی تدوین و طراحی برنامه‌ای غرب‌محور برای نوسازی ایران بودند. این جریان نیرومند فکری و سیاسی در واقع بنیان‌گذار و رهبر فکری اصلاحات و نوسازی دوره رضاشاه و ایدئولوگ‌های دولت مطلقه و مدرن او به‌شمار می‌رفت. زیرا انگیزه‌ها و آمال مطرح‌شده در مجله کاوه و نشریات متأثر از آن، با استقبال وسیع محافل فرهنگی و سیاسی مواجه گردید و به سرعت مبنای عمل قرار گرفت. غالب نویسندگان و گردانندگان این نشریات و در رأس آن تقی‌زاده در مقام معماران فکری و سیاسی در خدمت رضاشاه فرآیند نوسازی شبه‌مدرنیسم ایران را سرعت بخشیدند.

مجله کاوه در تحکیم پایه‌های فکری و تجددگرایی دوره ۱۳۰۲-۱۳۰۷ ش، نقش مستقیم و آشکار داشت. در این دوره تجددگرایان با حمایت سیاست خارجی، میدان فراخی در صحنه سیاسی ایران به دست آوردند و با طرح شعار جمهوری‌خواهی و پیوند با رضاخان سرانجام توانستند با تغییر حکومت، سردار سپه را بر سریر سلطنت بنشانند و سپس طی یک دوره سه‌ساله تلاش خود را مصروف برپاداشتن جامعه‌ای با تکیه بر مدرنیت غرب نمایند (← اکبری، ۱۹۴). بنیان‌های فکری اندیشه تجددطلبی در این دوره بسیار متأثر از نگرش‌های کاوه بود. مدرنیسم، تقویت زبان فارسی، ایجاد وحدت ملی، استبداد منور، آرکایسم، سکولاریسم، آزادی زنان و بسیاری مقولات و حوزه‌های دیگر تحت تأثیر ساخت اندیشه‌ای کاوه قرار داشت و الگوی نوسازانه تا حد زیادی بر پایه همان مبانی مورد نظر کاوه سامان یافته بود.

ناگفته پیداست که این نوشتار به دوره جدید مجله کاوه نظر دارد. چه دوره اول روزنامه، صرفاً سیاسی - تبلیغی و ویژه شرایط جنگی بود. اما در سال‌های جنگ جهانی و پس از آن حوادثی رخ داد که تاریخ بشریت را دگرگون ساخت. از همین رو کاوه ناگزیر بود در برنامه و روش خود تجدید نظر کند. در این باره تقی‌زاده چنین اظهار نظر کرده است:

«... خط مشی و روش تازه کاوه که از اول سال ۱۹۲۰/۹ ربیع الاول ۱۳۳۸ برابر با ۱۴ شهریور ۱۲۸۹ یزدگردی در پیش می‌گیرد نسبتی با کاوه سابق ندارد و مندرجات آن علمی، ادبی و تاریخی است و مسلک و مقصدش بیش‌تر از هر چیز ترویج تمدن اروپایی است در ایران. جهاد بر ضد تعصب، خدمت به حفظ ملیت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولیه بر آن و به قدر مقدور تقویت به آزادی داخلی و خارجی آن» (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۱، ۲-۱).

نگارنده چنین ادامه داده است که ایران پس از جنگ در وضع و موقع تازه و به کلی متمایزی قرار گرفت که هیچ نسبتی با وضع سابق نداشت. تفاوت این دو وضعیت در این بود که پیش از جنگ، کشور بیماری حاد داشت اما پس از آن، گرفتار نوعی بیماری مزمن شد که درمان آن نیازمند پرهیز، مراقبت دائمی، حزم و عقل، استقامت و ثبات، پشتکار و حوصله بود، گویی هیجانات زودگذر و غلیان موقتی احساسات سودی نمی‌بخشید (همان، ۲). از نگاه نویسنده، ایران امروز دست‌کم به سه چیز در حد اعلا نیاز دارد که همه وطن‌دوستان باید با تمام توان در راه تحقق آن بکوشند و آن را بر هر چیز مقدم دارند:

«نخست، قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می شود و آن را وطن پرستی کاذب توان خواند. دوم، اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن. سوم، نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس و تعمیم و تعلیم و صرف تمام منابع قوای مادی و معنوی» در راه آن (همان جا).

کاوه سرانجام چکیده خواست های خود را این گونه خلاصه کرده است که «ایران باید ظاهراً، باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس». اگر عقلای ایران این طریقه را برگزینند و در راه آن پیکار کنند، ایران نه تنها آباد و خوشبخت خواهد شد بلکه از همه مخاطرات موجود و آینده رهایی خواهد یافت (همان جا).

مجله کاوه بر اساس راهبرد جدیدش برخلاف دوره پیشین، همواره از فروغلتیدن در عرصه امور سیاسی روزمره یعنی جانبداری از چهره های سیاسی یا کابینه ها سخت پرهیز داشت و بر این باور بود که کشور دچار مسائل اساسی و حیاتی تری است که هزاران مرتبه مهم تر از اصلاحات سیاسی و دولتی است. این البته به منزله بی طرفی مطلق در برابر تحولات سیاسی ایران نبود بلکه اصحاب کاوه می کوشیدند تا گردانندگان جریان ها و احزاب سیاسی را به جای هواداری از وزارت دسته یا گروهی خاص به سوی نبرد علیه جهل و بی سوادی عمومی، رهایی زنان از اسارت، پرهیز از درگیری های فرقه ای و... سوق دهند.

در دیباچه نخستین شماره از سال دوم مجله کاوه عمده ترین محورها و برنامه هایی که این مجله می بایست در چارچوبه آن تلاش می کرد و همه مخاطبان خود به ویژه جامعه سیاسی ایران را به انجام آن وامی داشت به ترتیب دسته بندی شده بود. این محورها در حقیقت مبانی نظری اصلاحات و نوسازی دهه های بعد بود که به تدریج به اجرا گذاشته شد و کاوه همه توان خود را برای تبیین و نظریه سازی آن به کار بست؛ زیرا استراتژی گردانندگان آن محسوب می شد:

۱- تعلیم عمومی و جان فشانی برای عمومیت دادن آن، ۲- نشر کتاب های مفید به ویژه ترجمه کتاب های فرنگی، ۳- اخذ اصول و آداب و رسوم تمدن اروپایی و قبول بلاشرط آن، ۴- ترویج شدید و گسترده انواع ورزش های بدنی به شیوه اروپایی، ۵- حفظ وحدت ملی ایران، ۶- حفظ

زبان فارسی یا در واقع زبان ملی از فساد و آفات، ۷- اعلان جنگ بی‌امان بر ضد تریاک، وافور و الکحل، ۸- جنگ علیه تعصب جاهلانه و اعلام تساوی حقوق بین پیروان مذاهب مختلف، ۹- جنگ با امراض عمومی به‌ویژه مالاریا، امراض تناسلی، سل و امراض اطفال، ۱۰- حفظ استقلال ایران، ۱۱- آبادی مملکت به شیوه اروپایی و استفاده از ماشین، ۱۲- آزادی زن‌ها و تربیت و تعلیم و تحصیل حقوق و اختیارات آنان، ۱۳- جنگ شدید آتشین علیه دروغ، ۱۴- جد و اهتمام در برانداختن صفت خبیث اسباب‌چینی و تزویر سیاسی، ۱۵- برانداختن رسم ننگین عشق غیرطبیعی که از گذشته‌های دور از بدترین رذایل قوم ما و از موانع عمده تمدن به‌شمار می‌رفت، ۱۶- جنگ علیه شوخی و هزل و مبالغه، زیاده‌سرابی و پرگویی و سعی در ایجاد خصلت جدی‌بودن در میان مردم، ۱۷- احیای سنن و رسوم پسندیده قدیم ملی ایران (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۱، ۲).

کاوه از همه قشرهای ملت به‌ویژه سیاستمداران و فرهیختگان کشور تقاضا کرد تا بر مبنای این راه‌کار و در راه تحقق آن تا پای جان تلاش کنند زیرا اهمیت اصول یادشده را هزاران مرتبه مهم‌تر از مسائل روزمره سیاسی می‌دانست. به‌علاوه کاوه به دولتمردان توصیه کرد با توجه به تصدی مقامات اجرایی کشور، علاوه بر موارد مذکور در حوزه مسائل زیر نیز سعی شایسته‌ای از خود نشان دهند:

تخته‌قاپوکردن ایالات و خلع سلاح آن‌ها، برانداختن راهزنی‌ها و از ریشه‌کندن دزدی‌های آشکار و رسمی و سوءاستفاده‌ها، آزادی و مساوات سیاسی، تأمین رفاه حال بزرگان، تعلیم آن‌ها و ماشینی‌نمودن زراعت و محکم‌ساختن حقوق آنان بر زمین‌های خود، مجازات مقصران به‌ویژه مباشران امور عامه و جنگ بر ضد مفت‌خوران، اسباب‌چینان و عناصر زاید در حوزه‌های مختلف و نیز تقویت حکومت وقت و افزایش قدرت و نفوذ آن برای تولید امنیت در کشور به‌منزله شرط اساسی همه مطالب یادشده (همان، ۲-۳).

پس از تشریح خط مشی و برنامه‌های کاوه در جهت تجدد و نوسازی ایران، این قسمت را با ذکر نام نویسندگان دوره جدید کاوه به پایان می‌بریم:

گرداننده اصلی و ستون فقرات کاوه بی‌تردید سید حسن تقی‌زاده بود. او گاه با نام اصلی و گاه با نام مستعار «محصل»، بخش عمده‌ای از مطالب کاوه به‌ویژه مقالات فکری و سیاسی آن را به نگارش درمی‌آورد. در کنار او شخصیت‌هایی چون سید محمدعلی جمال‌زاده و همسرش رژی

خانم، ابراهیم پورداوود، محمدخان قزوینی، عباس اقبال آشتیانی، عباس اعظم السلطنه، دکتر علی‌خان تبریزی، محمدعلی سریرالسلطنه، محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، عزت‌الله بیات، رضا تربیت، ابوالحسن حکیمی، محمدتقی سلطانزاده پسیان، عبدالحسین وحیدالملک شیبانی، کتابچی‌خان و نیز مستشرقان و ایران‌شناسان برجسته‌ای چون: ادوارد براون، استروپ، هانری ماسه، برنارد دوسن پیر، آرتور کریستن سن و... در تدوین مطالب کاوه همکاری نزدیک داشتند.

ب - کاوه و آسیب‌شناسی جامعه ایران

علاوه بر مسائل یادشده در مسیر غربی‌شدن موانع و دشواری‌های متعددی وجود داشت که می‌بایست به تدریج برجیده می‌شد. از همین رو کاوه در سرمقاله‌های خود به تبیین تفصیلی‌تر مسائل و معضلات ایران پرداخت و با نگاه ویژه و انتقادی خود، بنیادها و شالوده‌های جامعه سنتی و باورهای ایرانیان را به چالش کشید تا بسیاری از آن‌ها را که مبنای علمی و اعتقادی درستی نداشتند از اساس متزلزل کند و راه سیطره و نفوذ تمدن غرب را هموار سازد. این رویکرد بازتاب آسیب‌شناسی جامعه ایران از نگاه کاوه بود.

بر همین اساس در شماره دوم کاوه چنین اظهار شده که، این نکته‌ای فلسفی است که در ایران هیچ پایه محکم و ثابت اخلاقی و نیز میزان سنجش وجود ندارد و اگر هم باشد متروک شده است. وضعیت علمی نیز در ایران به همین سرنوشت مبتلاست. اگر تمدن غرب وجود نداشت، اثبات گرویت زمین یا قبح برده‌داری و... برای ایرانیان ممکن به نظر نمی‌رسید (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۲، ۱-۲). در همین شماره نگارنده ضمن ستایش از اقدامات دولت در ایجاد نظم و امنیت و سرکوب گردن‌کشان و توسعه مدارس نوین، از انتشار اخبار ناگوار مربوط به شیوه‌های غیر امروزی و ناپسند مجازات در ایران مانند گچ‌گرفتن دزدان، داغ‌کردن پستان زنان و... سخت انتقاد نمود و آن را شرم‌آور و نشانه فاصله‌داشتن از تمدن و اثبات وحشی‌گری ایرانیان برشمرد و توقف این‌گونه روش‌ها و کاربست عقل و حقوق بشر در مجازات شهروندان را خواهان شد.

کاوه در ادامه نقد نگرش‌های ایرانیان و باورهای نادرست آنان در حوزه مسائل اجتماعی، سیاسی، دینی و علمی مکرراً به ارزیابی میهن‌پرستی کاذب و شایع میان ایرانیان پرداخت و این

پندار واهی را که عادات و آداب یا علم و معرفت آنان بر ملل متمدن ارجحیت دارد، به مثابه نوعی بیماری مزمن و خطرناک تلقی کرد و درمان آن را صرفاً در نشر حقایق علمی در میان توده‌های ملت دانست و در نقد گذشته علمی ایرانیان نوشت:

ما طی هزاران سال گذشته تا امروز هیچ قدم چشمگیری در راه خدمات علمی برای بهروزی بشریت برنداشته‌ایم. در دوره باستان پرچم‌دار علم یونانیان، نسطوری‌ها و سریانی‌ها بوده‌اند و در عهد اسلامی نیز با ترجمه آثار یونانی عمق ضعف و کاستی علمی دانشمندان ایرانی آشکار گردید. کاوه می‌کوشد با سست نمودن بنیادهای این باور کاذب که «ایرانیان برترند» آنان را به اقرار تهیدستی مطلقشان وادارد تا بتوانند متواضعانه در حوزه درس دنیای متمدن و متجدد بنشینند و علم و آداب انسانیت را فراگیرند و افتخارات دروغین گذشته را به دور ریخته، در کسب فضایل امروزی بکوشند (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۷، ۲-۳).

در فرازی دیگر، کاوه بیماری جهل عمومی را بالاترین درد اجتماعی ایران خواند و ادعا کرد که بزرگ‌ترین سبب بدبختی و ذلت یک ملت، عامی و اُمّی بودن اکثریت آن است و قومی چون ملت ما که گرفتار این بیماری است، موجب مضحکه و مسخره خواهد شد. نگارنده یکی از جلوه‌های تیره‌روزی ایرانیان را ورود توده عوام به عرصه سیاست، اقتصاد و فرهنگ برشمرد که در نقاط مختلف ایران با تأسیس مدارس دخترانه به مخالفت برخاسته‌اند (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۸، ۱-۳). همچنین بی‌سوادی عمومی را علت‌العلل بدبختی‌های جامعه ایران و بزرگ‌ترین نقیصه آن به حساب آورده که ابعاد آن بسیار فاجعه‌آمیزتر از سایر کاستی‌ها و نارسایی‌های کشور است:

«نه نقص ثروت، نه نداشتن راه منظم، نه خرابی آلت تعلیم یعنی الفبای عربی، نه اسیری زنان و پستی حالت اجتماعی آنان و محرومی این قسمت از ملت از تربیت و تجربه، نه تداول الکل و وافورکشی عمومی و تریاک و نه شیوع بی‌امان امراض قتاله و بی‌پناهی ملت در مقابل آنان، نه انقراض نسل و اضمحلال ملت به واسطه عمومیت امراض منحوس تناسلی، نه عبودیت دهقانان و خرابی فلاح و حتی نه خرافات بی‌اساس مذهبی و آرایش‌ها و بزک و سازهایی که به اساس دین بسته شده و اغلب علت‌العلل بدبختی‌های اقوام اسلامی شمرده می‌شوند و نه انحطاط اخلاقی مفرط طبقه عالی شهرنشین ایرانی و خصوصاً پایتخت و شیوع عام دزدی در عمال

دولت و دروغ و اسباب چینی و عشق غیرطبیعی در میان عامه طبقات ملت و وجود یک اردو از لشکر مفت خوران زورگو که اولیای دولت را از هر قسم که باشند مجبور به باج دادن به آن‌ها می‌کنند، هیچ‌کدام از این معایب اساسی به قدر عشر اهمیت عیب بی‌سوادی عمومی را ندارد و ام‌المعایب، علت‌الملل بدبختی‌ها، سرچشمه اصلی همه نواقص و منشأ تمام خرابی‌ها همین بلای بی‌سوادی عامه است» (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۱۱، ۱).

در عبارات بالا بار دیگر کاوه عمده‌ترین مسائل و کاستی‌های جامعه ایران را که مانع ورود او به دوره جدید و جذب دست‌آوردهای تمدن غرب شده، برشمرده و خواهان عزم ملی برای حل ریشه‌ای آن‌ها شده است. برای این منظور کاوه نخبگان فکری و سیاسی کشور را به دو طیف کلی تقسیم کرده است:

گروه اول، سیاسیون عوام و تربیت‌یافتگان کم‌عمق‌اند که با وجود پای‌بندی شدید به استقلال و سربلندی کشور و وفاداری به آزادی میهن از ضعفی بزرگ رنج می‌برند که همانا کوتاه‌نظری و بیماری «خودپسندی ملی» و ایمان مطلق به سنت‌های ملی و اسلامی است که مایه وجاهت آنان است و آداب و عادات وطن خود را برتر از همه ملل متمدن می‌شمارند. لذا اینان به‌رغم نیات خالصشان چهره‌های قابل‌اعتمادی برای حل این دشواری‌ها نیستند. اما گروه دوم که نقطه امید ماست، گروه محدود اما رو به رشد تجددطلبان است، چه آنان در عمق تمدن غرب نمو کرده‌اند و به عمق فاجعه، شکاف و عقب‌ماندگی ما نسبت به اروپاییان و قوف دارند و بنیادهای برتری سبک و سیاق معیشت غرب را بر بدویت ما به‌طور مطلق می‌شناسند. بنابراین فقط همین گروه کوچک می‌توانند مأموریت وجدانی و تاریخی نجات و اصلاح ایران را به انجام رسانند و این جوانان آشنا به علوم فرنگی برنایان قوم و یگانه امید آینده‌کشورند (همان، ۲). اما عیب این گروه، یأس آن‌ها از اصلاح کشور و شیفتگی فزاینده‌شان به زندگی در غرب است که به تعبیر امروزی آفت فرار مغزهاست.

ناگفته پیداست که ستایش کاوه از این تجددگرایان و توانایی آنان تنها از سطحی‌نگری و شیفتگی شتاب‌آمیز آنان به مدرنیسم غرب حکایت می‌کند نه از فهم نقادانه و شناخت فلسفی مبانی و ماهیت تمدن غرب و پشتوانه‌های فکری و نظری آن و از همه مهم‌تر فهم جوهر مدرنیته، و نیز نشان از دل‌بستگی افراطی به مدرنیسم سطحی است.

نگارندگان کاوه در کالبدشکافی تمدن غرب و بررسی علل عقب ماندگی ایرانیان مقالاتی با عنوان «اسرار تمدن» به رشته تحریر درآوردند و در آن اسباب عقب افتادگی یا اسرار ترقی را به دو دسته علل آشکار و علل پنهان، خفیه و غیرمشهور تقسیم کردند. از نگاه کاوه علل آشکار به آسانی قابل شناسایی و ریشه یابی است و مهم ترین آن‌ها مسائلی است که به عنوان مقدمه بی سوادئ عمومی نقل شد و با اندک تفحصی در آن‌ها راز انحطاط جامعه ما و اسرار پیشرفت غرب روشن خواهد شد. اما در کنار این عوامل، مجموعه‌ای از اسباب پنهان و نسبتاً ناشناخته وجود دارد که چه بسا اهمیت و تأثیر آن‌ها در پاره‌ای موارد بیش تر از علل آشکار باشد و از میان آن‌ها نگارنده بر ورزش جسمی تأکید کرده که صدها نمونه از آن به صورت سنت و عادت اجتماعی ملل مغرب زمین درآمده است و در میان همه سنین و طبقات رواج دارد، اما در جامعه ایران اساساً ناشناخته باقی مانده و با عدم اقبال عمومی مواجه است. کاوه، ورزش و تقویت قوای جسمانی را منشأ اخلاق فاضله فردی و اجتماعی و از اسباب جدیت و عفت عمومی و از اسرار بزرگ تمدن، استقلال و ترقی ممالک غرب برشمرده و مدعی است بدون گسترش و اشاعه ورزش‌های متنوع غربی محال است که بتوانیم به جاده تمدن و پیشرفت گام نهیم. از نگاه کاوه پس از تعلیم عمومی مهم ترین عامل سربلندی ملت، افزایش قدرت و سلامت جسمانی و به تبع آن سلامت روانی و مقاومت در برابر امراض و آفات روزگار است که در نتیجه ورزش‌های گوناگون به دست می آید. سجایای اخلاقی چون درستی، شهامت، مردانگی، راستگویی، عفت، آزادی، پاکدامنی و... ارتباط تنگاتنگی با سلامت بدن، ورزش و تندرستی دارند. چه ورزش؛ نسلی نیرومند، سخت‌عنصر با اعصاب قوی، استوار و عاری از رذایل اخلاقی پدید می آورد و او را در همه حال نگاه می دارد و از همین زاویه با ایمان و معنویات پیوند می دهد (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۶، ۲-۱).

کاوه از همین منظر به مقایسه کارمندان تنبل، تن پرور، وراج، شکم پرست، الکلی - که با تشریفات زاید و با نوکر و اسباب و آلات فراوان به سر کار می روند و هیچ بازدهی ندارند - با کارمندان سالم و فعال غرب پرداخت که بیش از ده ساعت کار مفید در روز دارند و در پایان با ورزش و نشاط به منازل خود بازمی گردند و با این مقدمه به این جمع بندی دست یافت که سر ترقی و قوت جهانگیری تمدن‌های ایران باستان فقط در ورزش زیاد به ویژه چوگان بازی و اسب سواری بوده است. اگر آنان به آفات و امراض ایرانیان امروز مبتلا بودند، هیچ‌گاه

نمی‌توانستند بر ملل متمدن دنیای قدیم غلبه یافته، بر آنان حکمرانی کنند. در عین حال آیین زرتشت را که به جای جبر و قضا و قدر به عزم و قدرت انسان در تحولات اجتماعی باور داشته است، می‌ستاید (همان، ۲-۳).

گذشته از ورزش، کاوه یکی از علل پنهان در عقب‌ماندگی ایرانیان را نداشتن نیروهای ماهر و کارآمد می‌دانست که در رشته یا فن خاصی تخصص داشته باشند. به نظر این مجله، آنچه در ایران مایه افتخار و شهرت است، داشتن اطلاعات عمومی و از هر چیز مختصری دانستن است. از این رو کاوه برافتادن این حالت ناپسند و تربیت نیروهای متخصص را کمکی مؤثر در گذر از سنت‌های دست و پاگیر و رسیدن به روشنی‌ای مجدد تلقی می‌کرد (همان، ۲).

گذشته از اخلاق و عادات اجتماعی، کاوه به سنت‌ها و آداب سیاسی رایج در جامعه ایران انتقادات جدی وارد کرد و چنین نوشت:

یکی از معایب بزرگ اهل سیاست ما نگرش افراطی به مسائل سیاست خارجی و منحصر دانستن راه نجات میهن از دایره تنگ مناسبات بین‌المللی است که امروزه اندیشه غالب وطن پرستان را به خود معطوف داشته و آنان را از تأمل و ژرف‌اندیشی محروم کرده است. اگرچه بررسی و حساسیت نشان دادن به سیاست دولت‌های دیگر درباره ایران فی حد ذاته سزاوار ستایش است، اما متأسفانه جامعه سیاسی ایران به ورطه هولناک دیپلمات‌گرایی و «سیاسی‌گری» سوق یافته است. زیرا نزدیک به هشتاد درصد از آنان به سیاست خارجی، کابینه‌سازی، کابینه‌اندازی یا بحث‌ها و نزاع‌های بی‌پایان درباره نظریات واهی مرام‌های مختلف سیاسی و عمدتاً غیر مفید مصروف شده است. در نتیجه جریان‌های بزرگ سیاسی کشور غالباً بر سر اتحاد با فلان قدرت خارجی، اتحاد اسلامی، اتحاد مشرقیان، استمداد از فرانسه و امریکا و... شکل می‌گیرد و ابداً به مسائل بنیادی چون تعلیم عمومی، گسترش مدارس، نشر کتب علمی، ترویج ورزش‌ها و... که عامل عمده نجات ملی است نظر ندارد و لذا به بیماری سیاسی‌گری، تب نطق و خطابت، شعر و کتابت، شهرت‌پرستی که در حقیقت همان مریدبازی روحانیان قدیمی است گرفتار آمده‌اند (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۵، ۱-۲).

کاوه در آخرین شماره خود بار دیگر از گرمی بیش از حد بازار سیاست خارجی در محافل داخلی انتقاد کرد و این امر را خطایی استراتژیک در مسیر نوسازی ایران به شمار آورد. کاوه چنین نتیجه گرفت که سیاست خارجی یک مملکت برآیندی از سیاست داخلی و نمایانگر قدرت

بنیادهای داخلی و صحت ارکان قدرت آن سرزمین است و سیاست خارجی موفق و کارآمد تماماً ریشه در اصلاحات داخلی و ترقی علمی کشور دارد و از آن مایه می‌گیرد نه از الفاظ و بلاغت در کلام. بنابراین ضروری است تا قوای عمده و همت مردم و خیالات سیاستمداران به سوی اصلاحات داخلی معطوف گردد تا به تقویت دولت مرکزی و گسترش دامنه نفوذ و اقتدار آن و باید به تسکین درگیری‌ها و کشاکش درونی بینجامد نه بحران آفرینی و دامن‌زدن به آشوب ملی و تشنج سیاسی. حزم و عقل ملت آن‌گاه تکامل می‌یابد که یک کابینه دست‌کم پنج‌سال با مکانیسم مدارا تقویت شود و اصلاح و انتقاد استمرار یابد تا امکان نوسازی و پی‌ریزی اصلاحات فراهم گردد نه آن‌که پی در پی (مانند وضعیت کنونی کشور) دولت‌ها سقوط کنند (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۱۲، ۶-۹).

ج - راه کارها و راهبردهای کاوه برای نوسازی و توسعه ایران

کاوه با انتقاد از بنیادها و مبانی فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایران، برنامه‌های اصلاحی خویش را برای تحول در ساختارهای اجتماعی - سیاسی ایران مطرح کرد که البته ضعف بزرگ آن، آشفتگی و عدم انسجام در چگونگی عرضه برنامه‌ها و عدم اولویت‌بندی آن‌ها بود. اما در آخرین شماره کاوه، گرداندگان آن کوشیدند، با جمع‌بندی از محور گفت‌وگوها و مقالات کاوه؛ به ترتیب درجه اهمیت و فوریت، راه کار اجرایی و اصلاحی خود را برای نوسازی و پیشرفت کشور عرضه کنند تا کارگزاران مملکت آن را مبنای عمل قرار دهند:

«آن‌چه حرف مهم داریم در این شماره می‌زنیم یعنی آن‌چه را که برای ترقی و تمدن و اصلاح اساسی مملکت ایران اُس‌الاساس می‌دانیم و به قدری که عقلمان می‌رسد. تا اگر پسندیده اهل معرفت در ایران شد و اگر مقدور شد عملی کنند و گرنه بر سنگ قبر گویندگان، نقش و در دفتر تاریخ زندگی آنان، فهرست تاریخی پیشنهادهای اصلاحات ایران را ثبت نمایند» (همان، ۱).

در این قسمت برآنیم تا با تلفیق سلسله بحث‌های پیشین کاوه و آن‌چه در واپسین شماره آن فهرست شده است، راه کارها و راهبردهای تجدد و نوسازی ایران را از نگاه این نشریه ارزیابی نماییم. مجموعه گفتمان کاوه نشان داد که روند جاری امور ایران چه از منظر سیاسی و چه از منظر فرهنگی و اجتماعی دچار بحران و کاستی‌های جبران‌ناپذیر است و به شکل فاجعه‌آمیزی از

دنیای متمدن فاصله دارد لذا به ایجاد تغییرات و اصلاحات مبنایی نیازمند است و اگر اخذ اصول و روش‌های تازه را به‌خودی خود لازم نشماریم، «لکن محض جلوگیری از تسلط خارجه یا کفار و بیم زوال استقلال ملی یا دینی مجبوریم از بابت دفع افسد به فاسد از بعضی ترتیبات خودمانی گذشت کرده، رسوم نوی در مملکت‌داری یا زندگانی ملی بپذیریم» (همان‌جا).

کاوه خاطر نشان کرد که در برابر اثبوه معایب و کاستی‌های مبتلا به جامعه، ناگزیر است به‌خاطر تأثیرگذاری آن‌ها در مناسبات ملی و زندگانی اجتماعی و نیز ترقی تمدنی، همه آن‌ها را به ترتیب اهمیت دسته‌بندی کند. چه برخی از این نارسایی‌ها در حقیقت پایه فساد و تباهی و برخی نیز پی‌آمد یا فرع آن هستند و تا سر این کلاف به‌هم پیچیده شناسایی نشود، در دفع آن موفق نخواهیم بود. لذا گردانندگان کاوه سررشته اصلاحات اساسی برای نوسازی و نجات ایران را در محورهای ذیل خلاصه کردند:

۱- لزوم بناکردن خانه‌ای جدید بر پایه‌ای استوار

کاوه بر این باور بود که بنای ایران از پای‌بست ویران است و به‌واسطه بی‌عملی، انحلال و ضعف قوای جسمی و روحی مردم و بیماری‌های وحشت‌انگیز آن و نیز فساد شدید اخلاق عمومی این عمارت به‌کلی در حال فروریزی و انهدام قطعی است و از سوی دیگر بدبختانه مصالح کافی و لازم برای بنای جدید و استوار در کشور موجود نیست. لذا برای برافراشتن ساختمانی پایدار که در آینده بتوان نام «ایران» بر آن نهاد، آن‌چه به‌طور قطعی ضروری است «تعلیم عمومی ملت و عمومیت فوق‌العاده ورزش‌های بدنی است و پس از آن حفظ وحدت ملی و جنگ آتشین بر ضد امراض بدنی و آفات اجتماعی مانند تریاک و الکل و کوفت» (همان، ۳). کاوه بارها بر ضرورت تعلیم عمومی به‌مثابه بزرگ‌ترین اسرار تمدن و رموز ترقی تأکید ورزید و راه نجات کشور را منحصراً در انتشار سواد میان توده‌های ملت دانست و هر تلاش اصلاحی دیگر اگرچه بزرگ را بدون تعلیم عمومی بی‌ثمر و تنها نوعی تسکین موضعی و موقتی تلقی کرد و اعتقاد داشت تا زمانی که اقبال عمومی از سیاست به‌سوی تعلیم و تربیت رهنمون نگردد و ارزش معلم مدرسه از نماینده مجلس کم‌تر باشد و سواد عامل ضروری پیشرفت کشور به‌شمار نیاید، پیشرفت و اصلاح واقعی و در نتیجه رهایی و استقلال کشور محال است. کاوه در وضعیتی مشابه ایران، توسعه تعلیمات عمومی و ابتدایی را بسیار کارسازتر از گسترش تعلیم

عالیه می‌خواند؛ چه وجود عده‌ای عالم را برای پیش‌راندن دنیایی از جاهلان عوام مگر به قدرت معجزه امکان‌پذیر نمی‌دید (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۴، ۱-۴).

در پایان کاوه به بررسی راه‌های بسط تعلیمات عمومی با توجه به امکانات موجود ایران پرداخت و از پیشروان ملت به‌ویژه جامعه سیاسی تقاضا کرد تا با استفاده از همه ابزارها در این مسیر گام بردارند و هیئت‌های جدی برای نشر علم به راه اندازند و با تقویت مدارس خارجی و تأسیس کتابخانه‌های عمومی و جلب کمک‌های خیرخواهان از سراسر کشور و نیز اعزام فوری جمع کثیری از محصلان به خارج از کشور برای تحصیل علوم بر این معضل فایق آیند (همان، ۵-۴). کاوه از توسعه مدارس جدید در ایران به‌ویژه مدارس دخترانه همواره به‌طور مبالغه‌آمیزی ستایش می‌نمود و در کنار آن به بررسی و معرفی پیشرفت‌های دنیای غرب در این عرصه می‌پرداخت و گزارش‌های فراوانی درباره تحصیلات اجباری، امکانات آموزشی و علمی، کتابخانه‌ها و سایر مراکز علمی و فرهنگی اروپا عرضه می‌کرد (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۱، ۵-۴؛ و شماره ۲، ۵-۴). این نشریه درباره لزوم ایجاد این ساختمان جدید این‌گونه توضیح داد:

«بنای ابن عمارت نو و تدارک مصالح لازم و کافی برای ساختن آن را باید فوراً بدون هیچ معطلی شروع کرد. یعنی به‌وسیله تعلیم عمومی مصالح متین و مواد صالح برای اجزای آن بنا باید تدارک شود و به‌واسطه دارالفنون صحیح و فرستادن محصلین به خارجه معماران بومی دلسوزتری برای ترکیب دادن اجزا و کشیدن نقشه و طرح ساختن بنا آماده کرده شود» (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۱۲، ۱۳).

۲- تعمیر ساختارهای موجود به کمک کارشناسان غربی

به نظر مجله کاوه، تا ساخته‌شدن کشتی نجات ملی برای رهایی از گرداب هلاک و رسیدن به ساحل سلامت باید کشتی موجود یا ساختارهای کهن را نگاه داشت و در آن بازسازی یا تعمیرات مورد نیاز را صورت داد. این مجله درباره این‌که برای انجام این تعمیرات از چه کسانی باید کمک گرفت چنین نوشت:

به‌رغم طعن و سرزنش وطن‌پرستان کاذب و کوتاه‌بین، ناگزیر از اعترافیم که «بدبختانه در ایران، معماران قابل و استادان ماهری که ماشین اداره امور مملکتی و دستگاه دولتی را اصلاح و

منظم کنند و ایران را تعمیر و تا اندازه‌ای که با مصالح حالیه میسر است آباد کرده، چرخ آن را راه بیندازند فعلاً وجود ندارد یا نادر است» (همان، ۳). لذا باید هرگونه تلخی را اگر وجود داشته باشد بر خود هموار ساخته، بدون فوت وقت، استادان قابل بیگانه را با هر کوشش یا تملقی که لازم باشد به کشور فرا بخوانیم. بنابراین تکلیف وجدانی و دینی و اوجب واجبات هر وطن دوستی «استخدام فوری مستشاران فرنگی برای اصلاح ادارات دولتی و ملی ایران و دادن اختیارات کافی و قدرت لازم به آن‌ها و حمایت جدی از ایشان است و بس» (همان‌جا).

نگارنده تأکید کرده است که ملت ایران باید به یقین دریابد که نظم و اصلاحات در ایران یا به دست مستشاران فرنگی و به اختیار خودمان یا به دست حکمرانان فرنگی و به اجبار امکان اجرا خواهد یافت و شق سوم یعنی اصلاح ایرانی مستقل و به دست خود ایرانیان اگرچه مطلوب‌ترین شیوه است اما در آینده‌ای نزدیک محال عقلی است (همان‌جا).

این تحول از نگاه کاوه برای نجات کشور اجتناب‌ناپذیر است و در حقیقت به منزله تعمیر و بازسازی ساختارها و بناهای کهنه و موجود به منظور نشیمن موقتی است تا بعدها بنای استوار و دائمی برپا گردد. لذا برای برون رفت از وضعیت «نه این و نه آن» باید به دانش کارشناسی غرب متوسل گردید؛ چه ما با بافت و ساختارها و اندیشه‌ها و ذهنیت سنتی خود رویاروی دنیای مدرن و متجدد قرار گرفته و در نتیجه دچار بحران، گمراهی و آشفتگی گشته‌ایم و برای رهایی از این بحران راه مطلوب و چراغ راهنما تمدن غرب است که آن نیز به مدد مشاوره و همراهی کارشناسان غربی ممکن خواهد شد.

۳- اصلاح رفتاری نخبگان

از دیدگاه کاوه، جامعه سیاسی ایران در سال‌های پس از مشروطیت - که سیاست به امری عمومی و توده‌ای تبدیل شد - به نوعی بیماری مزمن و مبتذل گرفتار آمد. در این سال‌ها علاوه بر نخبگان سنتی موجود طبقه جدیدی از سیاست‌پیشگان سر برآوردند که کار عمده آن‌ها نه فعالیت سیاسی در چارچوب قواعد دموکراتیک بلکه دلالتی سیاسی و سیاست‌گری بود. اینان به معنای واقعی دولتمردانی فرهیخته و استخوان‌دار نبودند، بلکه سیاست‌چینی به شمار می‌رفتند که نه به دموکراسی و نه به دیکتاتوری باور داشتند و همه هنر آن‌ها زد و بندها و ساخت و پاخت‌های سیاسی در درون نهادهای مستقر و نخبگان موجود بود؛ کسانی که پی در پی

زمینه‌های سقوط و بحران کابینه‌ها را فراهم می‌آوردند و هرگاه منافع آنان اقتضا می‌کرد درصدد علم‌نمودن دولتی دیگر برمی‌آمدند. آنان نه قواعد بازی سیاسی را می‌دانستند تا به شکلی سازمان‌یافته و حقوقی در چارچوب نهادها و نظام مستقر فعالیت کنند و نه ضرورت آن را درک می‌کردند. گویی فضا و فرصتی برای آنان پدید آمده بود تا فقط با آشفتگی‌ساختن مناسبات موجود، منافع خود و گروه هوادار خود را به هر قیمتی حفظ کنند. بنابراین به‌جای آن‌که دولت را در جهت غلبه بر مشکلات متعدد یاری دهند، همواره به ایجاد بحران، آشوب سیاسی و گسترش ناآرامی دامن می‌زدند. بعدها مجموعه تلاش آن‌ها جامعه را آن‌چنان دچار بحران کرد که هیچ دولتی نتوانست استقرار یابد و در فضایی آرام برنامه‌های خود را به پیش برد.

پردازش این معضل همواره یکی از دغدغه‌های اصلی گرداندگان کاوه بود. این مجله در یکی از شماره‌های خود در مقاله‌ای تحت عنوان «بی‌قیدان و سیاست‌چیان» مردم ایران را همانند همه ملت‌های دنیا به دو گروه راعی (طبقه مدیر و عالی) و رعیت (طبقه عامه و یقه‌چرکین‌ها) تقسیم کرد و چنین نوشت:

اسباب امتیاز طبقه اول براساس ترقی پایه معرفت عمومی و درجه آزادی‌های سیاسی، دینی و اقتصادی، مساوات و حقوق اجتماعی هر ملتی متفاوت است و بر همین مبنا دایره شمول طبقه عالی و وسعت یا کاهش می‌یابد. در ایران قبل از مشروطه، مأموران دولت، اشراف، بزرگ‌مالکان، علما، خوانین، رؤسای ایلات، بازرگانان عمده و نیز طبقه معدود اهل فضل و دانش و وابستگان نزدیک قشرهای یادشده، در ردیف طبقه راعی جای داشته، بقیه ملت رعیت شمرده می‌شدند. اما در سال‌های پس از مشروطه بر حجم و تعداد این طبقات به علت درهم شکستن استبداد سنتی افزوده شد. لیکن نکته اساسی این است که سرنوشت یک ملت چه در مسیر خوشبختی یا در حضيض و بدبختی، به صفات، خصایص، اخلاق، عقل، عقاید و ترکیب اجزای این طبقه بستگی تام دارد (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۹، ۱).

در فразی دیگر کاوه، در تحلیل این موضوع چنین اظهار عقیده کرد که امروز ایجاد امنیت در کشور و توسعه نفوذ و اقتدار دولت مرکزی در سراسر کشور اولین فریضه اساسی و فوری پیشروان ملت و اولیای حکومت است. اما متأثر از روحيات، منافع و نگرش سیاسيون کشور بی‌ثباتی و ناپایداری فاجعه‌باری نصیب کشور شده که بیش‌تر نتیجه دو علت است:

الف - کثرت شخصیت‌های بانفوذ و چهره‌های اثرگذار که راضی نمودن آن‌ها و وابستگان‌شان -

که متجاوز از ده هزار وکیل، نویسنده، سردسته بازار و سیاسیون بی‌عنوان است - تقریباً محال است. چه آنان علمدار افکار عمومی و دارای مسند و منبر و کلید بازار یا نطق و قلم و دسته‌دار... هستند و در سراسر کشور مناصب مورد توقع آنها نه وجود دارد و نه بودجه کشور چنین امکانی را فراهم می‌آورد. گذشته از این، انتظارات فزاینده دربار نیز عامل مضاعفی است که مجموعه آنها امکان آزادی عمل را از دولت سلب کرده و دست و پای آن را به کلی بسته و دولت را در وضعیت بغرنج و بحرانی قرار داده است.

ب - عقاید تند آزادی‌خواهان و ملیون که پیوسته از روند فعلی امور کشور ناراضی هستند و بهترین وزیر تربیت‌شده و دموکرات را کهنه‌پرست، مستبد، ناکارآمد، عامل بیگانه و دشمن تجدد می‌پندارند. بدون آن‌که سرمایه سیاسی کشور را در نظر بگیرند و در اساس و حقیقت امور تأمل ورزند، همواره به ایجاد اشکال پرداخته و تا سقوط پی در پی دولت‌ها از پای نمی‌نشینند (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۱۲، ۵-۶).

کاوه سرانجام چنین نتیجه گرفت که راز ماندگاری وضعیت موجود کشور که همواره به سوی انحطاط و تزلزل در اغلب شعوب تمدنی متمایل بوده است، مستقیم یا غیرمستقیم به همین طبقه راعی مربوط می‌شود. چه بسیاری از آنان اساساً عشق و انگیزه‌ای برای ترقی و پیشرفت ملت حتی در زمینه‌ای خاص ندارند. و اگر چنین چهره‌هایی یافت شوند، پدیده‌ای استثنایی و نادر خواهند بود. زیرا غالب آنها یا بی‌قید هستند یا «سیاست‌چی». سیاست‌چی به این معناست که پس از پیروزی مشروطیت انبوهی از سیاسیون کشور پیشه خود را در شهرهای بزرگ به‌ویژه پایتخت، منحصر به مداخله در گردش امور کابینه‌ها و دولت ساخته‌اند و هیچ‌گاه دغدغه اصلاح امور زیربنایی، آبادی کشور، توسعه مدارس، بهداشت، راه‌آهن و... را نداشته و ندارند. زیرا حرفه آنها «کابینه‌سازی»، «کابینه‌تراشی»، «فرقه‌بازی» و «وزیرسازی» است نه ترقی و استقلال میهن از طریق ایجاد مجلس صالح ملی مرکب از شخصیت‌های متخصص، باصداقت، وطن‌دوست و یا تشکیل دولتی فراگیر، فعال و باثبات (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۹، ۲).

کاوه درصدد نفی مطلق این‌گونه فعالیت‌ها نبود اما اعتقاد داشت که در ایران و به‌طور مشخص در این برهه خاص، در این حوزه بسیار افراط شده است و همه نیروها و استعدادها و سرمایه‌های ایران که می‌توانند در عرصه‌های دیگر به شکوفایی کشور کمک نمایند، به سیاست و آن‌هم در شکل مبتذل آن روی آورده‌اند:

«تصور می‌کنیم در ایران در این باب افراط شده و به‌جای آن‌که از هزار نفر طبقه بیدار و باهوش مملکت، پانصد نفر به توسعهٔ تعلیم عمومی و دو‌یست نفر به ترقی صنایع جدید و علم ماشین‌آلات و عده کثیری به ترویج ورزش‌های بدنی و صد نفر به جهاد در اصلاحات اجتماعی و آزادی زن‌ها و قبول لوازم تمدن غربی و پنجاه نفر دیگر برای ترویج ادبیات و تاریخ و حفظ زبان فارسی و عده دیگر به محاربه با امراض قتاله و مخصوصاً امراض تناسلی، و جمعی به جنگ با تریاک و الکل که از اعظم آفات ملی و اسباب انقراض نسلی و اخلاقی هستند، بکشند و ضمناً در هزار نفر ده نفر نیز سیاسی بشوند و بیست نفر هم اجزای ادارات، آن‌هم باز به شرط این‌که اوقات خود را منحصرأ در سیاست و اداره‌بازی صرف نکنند، بلکه به امور اساسی دیگر هم برسند...» (همانجا) متأسفانه طبقه باهوش ملت به ترتیب پیش‌گفته تقسیم نشده‌اند. زیرا نود و پنج درصد از نخبگان و غمخواران ملت به عرصه سیاست فعلی یعنی کشمکش و منازعه با کابینه اوقات خود را به‌هدر می‌دهند و با این افراط‌گری سرمایه‌کشور بر باد می‌رود و نتیجهٔ مطلوب به‌دست نمی‌آید. لذا پیشنهاد مشخص کاوه توجه و اهتمام فعالان سیاسی به حوزه‌های بسیار مهم‌تر و اساسی‌تر مانند گسترش سواد عمومی و دست‌کشیدن از حزب‌سازی و حزب‌بازی، پرهیز از تفرقه و درافتادن با کابینه‌ها یا مشغول‌شدن به سیاست خارجی است (کاوه، دورهٔ جدید، سال دوم، شماره ۱، ۴).

کاوه، فعالان سیاسی پس از مشروطه را به دو طیف تقسیم کرد که هر دو هم در پیروزی نهضت سهیم بوده‌اند: نخست گروهی که از گذشته، سیاست وسیله امرار معاش آن‌ها بوده و بدون روحیه انقلابی و تنها برای یافتن مشاغل عالی‌رتبه دولتی، شأن سیاستمداری را تنزل داده‌اند. و گروه دوم، کسانی که بی‌غرضانه و با انگیزه ترقی و نجات میهن به این عرصه گام نهاده‌اند اما به تدریج به بیماری گروه اول آلوده شده‌اند. این گروه که مشروطه را در مان قطعی آلام ایران کهن می‌دانند، به تدریج از تعمق و تأمل در کاستی‌ها و چاره‌اندیشی‌ها فاصله گرفته و به یأس و افلاس اخلاقی مبتلا گشته‌اند. به این ترتیب، جامعه سیاسی بیماری پدید آمد که روند تخریبی و ویرانگرانه‌ای در پیش گرفته است (کاوه، دورهٔ جدید، سال دوم، شماره ۹، ۶-۷).

در پایان کاوه خاطر نشان ساخت که مقصود او گریختن از سیاست یا اتخاذ شیوهٔ بی‌طرفی مطلق نیست، بلکه همچنان معتقد است، آنان که با نیت پاک برای تحکیم مبانی استقلال و نوسازی ایران تلاش می‌کنند، تنها رگ جنبنده مملکت و مایه افتخار و آبروی آن هستند. اما

سخن اصلی این است که این رجال محترم، راه مستقیم را نیافته‌اند و با دسیسه‌های فراوان و روزمرگی سیاسی و منازعه با کابینه‌ها از مسیر حقیقی منحرف گشته و از توجه یا اندیشه درباره ضروریات اساسی حیات ملی و اصلاح بنیادین امور غفلت کرده‌اند. لذا اگر تشکیل جمعیت‌های سیاسی و جنگ اجتناب‌ناپذیر است، باید علیه جهل و پرچم‌داران بی‌سواد، غوغاگران علیه تأسیس مدارس دخترانه، برافروزدگان آتش منازعات فرقه‌ای، اسیری زنان و... مبارزه کرد و از جامعه غرب الگو گرفت که در آن، تنها معدودی از اهل فن مانند نمایندگان مجلس، مدیران عالی رتبه و اصحاب مطبوعات در کار سیاست‌اند و بقیه به امور بنیادین دیگر اشتغال دارند. لذا جامعه سیاسی ایران اگر حقیقتاً «درد وطن» دارد، باید دست از گریبان کابینه‌های متزلزل کشیده، به همه آنچه تاکنون از آن به‌نام اصلاحات ریشه‌ای یاد کرده‌ایم همت گمارد تا رهایی کشور ممکن گردد (کاوه، دوره جدید سال دوم، شماره ۱، ۲؛ دوره جدید، سال اول، شماره ۱۰، ۱۵-۱۴).

بدین ترتیب گردانندگان کاوه به‌رغم آن‌که خود، در آغاز از مدافعان مردم‌سالاری، حاکمیت مشروطیت و تأسیس نهادهای دموکراتیک بودند، در پی بحران‌های فزاینده ناشی از موانع بی‌شمار استقرار مشروطیت، به تجدید نظر در آرای سیاسی خود پرداخته، سخنگوی نخبه‌سالاری و اقتدارگرایی شدند. چه از نگاه آنان جامعه ایران فاقد بنیادهای اجتماعی و اقتصادی و تکامل فکری و سیاسی لازم برای استقرار مشروطیت و نهادینه شدن دست‌آوردهای دموکراسی غرب بود و ادامه این وضعیت نیز نتیجه‌ای جز توسعه بحران سیاسی، آشوب و تنش اجتماعی، نابسامانی گسترده اقتصادی، واگرایی و خطر انحطاط ملی در پی نداشت. از این‌رو ناگزیر بود ابتدا مانند تجربه غرب، مبانی و ساختارهای دولت مطلقه و مدرن را پدید آورد تا بعدها بر پایه‌های آن، ساختار مردم‌سالاری را بنا کند.

۴- مشروطیت ناکارآمد یا استبداد منور

هنگامی که انتقادات کاوه به نخبگان سیاسی کشور و سیر قهقرایی پس از مشروطیت، واکنش منتقدان را برانگیخت، کاوه در پاسخ، نگرش انتقادکنندگان را که خط‌مشی مجله را بر مبنای بی‌مهری با مشروطیت ارزیابی کرده بودند، از اساس باطل خواند و به استناد دوره قدیم کاوه نوشت:

«مشروطیت با حیات ایران توأم است. فقط مشروطیت باعث حیات ایران تا امروز شده و فقط مشروطیت می‌تواند ایران را از گرداب مهلک (اگر ممکن و مقدر باشد) نجات دهد» (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۹، ۳).

نقطه عزیمت کاوه از این‌جا بود که تجربه مشروطیت و پی‌آمدهای فاجعه‌بار آن از جمله بحران‌های فراگیر، منازعات گسترده داخلی و نابسامانی‌های وسیع در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی - سیاسی را عامل اساسی در سوق‌دادن کشور به سمت انحطاط و فروپاشی قطعی دانست. لذا همگام با تحولات وسیع جهان پس از جنگ جهانی اول و تغییر در مناسبات بین‌المللی لازم دید که ایران به بازنگری شیوه‌ها و روش‌های اداره کشور پرداخته، راه برون‌رفتی بیابد. در نتیجه از نگاه کاوه شکل‌ها و شیوه‌هایی که ایران امروز به کمک آن‌ها امکان داشت اداره شود منحصرراً در شقوق زیر نهفته بود:

«اداره استبدادی خوب، ترقی طلب و تمدن‌دوست که فرنگی‌ها آن را «استبداد منور» گویند، مانند حکمرانی پطرکیبر در روسیه یا میکادوی متوفا در ژاپن یا تا اندازه‌ای مانند امارت محمدعلی پاشا در مصر. دوم، استبداد بد مانند همه حکومت‌های استبدادی به‌استثنای معدود نادر و کالمعدوم. سوم، مشروطه ناقص و خراب و معیوب. شق رابع که مشروطه خوب، کامل و صحیح باشد و در صورت امکان وجود آن بلاشک و بدون هیچ‌گفت‌وگو احسن شقوق بود خارج از موضوع است. یعنی چون در ایران غیرممکن است و فقط در میان ملت عالیم و ترقی‌کرده امکان دارد، لهذا از آن حرفی نمی‌زنیم. از شقوق سه‌گانه دیگر که هر سه صورت امکان دارند اگرچه بعضی محتمل‌الحصول نیستند نیز بدون شبهه شق اول در صورت وجود اسباب و ظهور اشخاص لازم آن، ممکن است بسیار برای ایران مفید و موافق صلاح باشد» (همان‌جا).

کاوه استدلال کرد، به همان ترتیب که پطرکیبر و میکادو برخلاف تمایل ملت عوام و جاهل خود، با آنان به‌مثابه اطفال نابالغ رفتار نمودند و به آنان از سر اجبار داری تلخ اصلاح نشانند و لوازم ترقی و تمدن و ابزار پیشرفت را به شکل قهری فراهم آورده، ملت را جبراً تربیت نمودند، در ایران هم اگر یک مستبد وطن‌دوست، اما متمدن و مقتدر ظهور می‌کرد که بدون مشاوره با سیاست‌چیان پایتخت و سایر نیروها، اصول و مبانی تمدن و نوسازی را در همه اقطار

کشور می‌گستراند و کشور را در مسیر ترقی هدایت می‌کرد، بسیار مطلوب بود. اما افسوس که رسیدن به این وضعیت همواره با تنگنا مواجه بوده است؛ چه تجربه نشان می‌دهد که اولاً ظهور استبداد منور بسیار نادر و از سر تصادف بوده است و ثانیاً بسیاری از معایب و کاستی‌های نظام استبدادی با وجود تمدن‌دوستی و ترقی‌طلبی حکمران، بر جای خواهد ماند و ثالثاً سیر اجتماعی دنیا چندان موافق این شیوه نیست و از آن‌جا که این شکل از حکومت بیش‌تر از میان طبقه اعیان فاسد نشده برمی‌خیزد، دوران آن قدری گذشته است (همان، ۳-۴).

بی‌تردید این تجدیدنظرطلبی اصحاب کاوه که خود از گردانندگان نهضت مشروطیت محسوب می‌شدند، تأثیر قطعی بر فضای فکری و سیاسی ایران آن روز بر جای نهاد و اندیشه حاکمیت متمرکز و مقتدر ملی را به‌مثابه آرمان بزرگ اجتماعی - سیاسی روشنفکران و سیاستمداران تجدیدطلب مطرح ساخت و به‌سرعت در فضای آن روزگار به‌صورت خواسته مطلوب ملی جلوه کرد. با کودتای ۱۲۹۹ و درخشش رضاخان در میان نخبگان سیاسی منفعل کشور، این جریان‌های فکری و سیاسی به حمایت از وی پرداخته، به تدریج این قزاق بی‌سواد را به سوی دگرگونی نظام سیاسی ایران از درون و تبدیل آن به دیکتاتوری سوق دادند.

برنامه دیگری که کاوه برای نجات از بن‌بست سیاسی موجود عرضه کرد، استفاده گسترده از مستشاران فرنگی برای سامان‌دادن به نهادهای دولتی به‌منزله برنامه‌ای کوتاه‌مدت تا رسیدن به نظمی پایدار بود؛ چه بدون دانش کارشناسی غرب رسیدن به نظم و امنیت دشوار می‌نمود و بدون امنیت و ثبات، دستگاه دولت همواره در معرض تلاطم و تزلزل قرار داشت. در آن شرایط، کشور نیازمند وضعیتی پایدار ولو به سبک قبل از مشروطه و دوره ناصرالدین‌شاهی بود تا تلاش مستشاران خارجی به ثمر بنشیند. در غیر این‌صورت با توجه به درگیری‌های فزاینده نهادها و نخبگان سیاسی، سرنوشت خطرناکی انتظار میهن را می‌کشید؛ زیرا در وضعیتی که کابینه‌ها به‌طور پیوسته در حال سقوط بودند، پی‌ریزی اصلاحات و نوسازی و نیز استخدام مستشاران خارجی ناممکن به نظر می‌رسید. بنابراین «اولین اقدام فوری و عاجل بی‌تردید منحصر بود به تقویت دولت مرکزی و فراهم‌آوردن اسباب دوام و استحکام آن و ایجاد امنیت محکم ولو موقتی در مملکت به هر ترتیبی که ممکن می‌نمود تا سکون و فراغت مالی پیدا شده، هوا برای نقشه‌های اساسی اقدامات ملی صاف شود» (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۱۲، ۴).

از نگاه کاوه این اقدام در حقیقت به‌مثابه ایجاد آلاچیق موقت برای نشیمن موقت بود تا

بنای بنیادین تأسیس گردد. لذا تا تحقق کامل آن می‌بایست کاستی‌ها و نواقص کابینه‌های موجود را به‌دیدهٔ اغماض می‌نگریست و بر مدار مدارا رفتار می‌کرد تا اعتبار و اقتدار آن‌ها در سراسر کشور نافذ شود. همچنین ناگزیر بود به این باور دست یابد که میان دولت‌های موجود تفاوت زیادی وجود ندارد:

«هیچ وزیر خوش‌نیت و عالیم وطن‌پرستی نمی‌تواند بدون کمک مستشاران فرنگی قوانین موضوعه مجلس ملی را که فعلاً حرف خالی و بی‌جان بوده و قلمرو اجرای آن‌ها از دروازهٔ دوشان‌تپه تا شهر نو تهران است، جانی داده و در بم و نرماشیر... گنبد قابوس جاری کند. تا در مرکز مملکت ماشینی مثل ماشین‌های محرک ادارات مرکزی ممالک فرنگ نباشد و چرخ‌های شعب ادارات را در ولایات نگردانند، محال است که قوانین مجلس شورای ملی از قوانین بلدیة تهران فرقی در وسعت شمول و نفوذ حکم داشته باشند...» (همان‌جا).

تا زمانی که سازمان‌های اجرایی ایران همانند عهد ناصرالدین‌شاه باقی بمانند و به‌دست استادان قابل اروپایی اصلاح نگردند و چرخ‌های کهنه به ماشین‌های جدید تبدیل نشوند، محال است قوانین مجلس و احکام دولت از شعاع تهران فراتر روند. حتی در تهران اگر نظمی به‌وسیله سوئدی‌ها ساماندهی نمی‌شد، داش‌مشتی‌های چاله‌میدان و سنگلج، آن ترجمه‌های قوانین فرانسوی را به سخره می‌گرفتند (همان‌جا).

کاوه دربارهٔ لزوم استفاده از کارشناسان غربی چنین نوشت:

هنگامی که جامعه ما به مشروطیت به‌مثابه راه و رسم نوینی در اداره کشور گردن نهاده است باید بپذیرد که این نظام سیاسی از اساس محصول ممالک خارجه است و در منابع ایرانی و اسلامی نشانی از آن نمی‌یابیم. بنابراین باید انصاف داد که برای اجرای درست و کارآمد این نظام چاره‌ای جز پذیرش الگوهای غربی نیست و استخدام معلمان، مأموران و مستشاران غربی که دانایی و اشراف کامل بر این شیوه از حکومت دارند، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. زیرا تعدادی کاسب و مالک خوش‌نیت هیچ‌گاه نمی‌توانند کنستیتوسیون اختراعی فرانسه و انگلیس و اندیشه‌های مونتسکیو و روسو را در پشتکوه لرستان، ممسنی فارس و قراچه‌داغ آذربایجان اجرا نمایند و امور اقتصادی و نظامی را نظم بخشند. به‌طور خلاصه این امری محال است و اگر صد سال بر همین منوال بگذرد مجلس و نهادهای موجود نمی‌توانند در اجرای اصلاحات کامیاب

گردند مگر به کمک مستشاران خارجی و سپردن امور به کف با کفایت آنان و تعلیم و آموزش تحت نظر آنان (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۸، ۳).

کاوه برای تکمیل طرح نوسازی به سبک غرب به نمایندگان مجلس پیشنهاد کرد که وظیفه و تکلیف ملی خود را نه در بنای اصلاحات بلکه صرفاً به خارج سازی اداره مملکت از دست ناهلان بومی و سپردن آن به دست اهل خبره و متخصصان ممالک خارجه که خدمت دولت ایران را پذیرفته اند بسپارند و از این رهگذر به پیشرفت و اعتلای میهن خود مدد رسانند (همانجا).

۵- تقویت و گسترش زبان فارسی

پیرایش، گسترش و اصلاح زبان و ادبیات فارسی از دغدغه های اصلی گردانندگان کاوه بود. چه زبان مهم ترین رکن وحدت ملی و هویت فرهنگی ایرانیان محسوب می شد. اصحاب کاوه به رغم شیفتگی افراطی شان به غرب و پذیرش درست تمام مظاهر مدرنیسم، همواره زبان و ادبیات فارسی را از آن مجموعه مستثنا می ساختند. زبان فارسی از نگاه کاوه نشان والای ایرانیست و عمود خیمه ای بود که همه اقوام و عناصر ایرانی می بایست در زیر آن گرد می آمدند. بر همین اساس تقریباً در همه شماره های کاوه مقالات و مباحثی درباره ادبیات فارسی، شاعران و نویسندگان آن و نیز لزوم اصلاح و تقویت آن انتشار می یافت و در نگارش کاوه سعی می شد استواری قلم، سلاست بیان و شیوایی آن در بالاترین سطح حفظ گردد.

در یکی از شماره های کاوه تاریخ ادبیات فارسی به چهار دوره تقسیم شد: دوره اول که از دوره سامانیان و اوایل عهد غزنویان آغاز می گردید، سبک و سیاقی نسبتاً ساده و روان داشت. دوره دوم، دوره انحطاط ادب فارسی است که مشخصه بارز آن مغلوق نویسی و معرب پردازی بود که اوج آن دوره نادر است. سوم، دوره بازگشت که با قائم مقام آغاز شد و تا میرزا ملکم خان ادامه یافت و دوره تقویت زبان فارسی است. اما دوره چهارم که کاوه آن را دوره ضعف ارزیابی می کند، عصر پس از مشروطه است که کثرت قلم به دستان و اصحاب جراید در روند تخریب گری آن سهمی به سزا داشت و دوره ای است که کاوه نیز در همان فضا فعالیت می کرد و برای پایان دادن به این عنان گسیختگی و بازنگری در سبک ها و روش ها مجدانه تلاش می نمود (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۷، ۷).

کاوه مقالات متعددی درباره اساطیر ملی، شاهنامه های زبان فارسی و منشأ آن، فردوسی و

دیگر شاعران سره‌نویس به نگارش درآورد و از سبک سخن‌پردازی آنان به‌مثابه الگوهای استوار و مراجع متین یاد کرد. چنانکه پس از پایان شرح احوال ابوشکور بلخی نوشت:

«این شاعر بزرگ درست هزار سال قمری پیش از این در وطن گشتاسب و هجرت‌گاه زرتشت رایت بلند زبان پاک فارسی را برافراشته بود» (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۸، ۱۴).

کاوه در بخش‌های مختلف خود، بررسی مآخذ صحیح و فصیح زبان فارسی و فنون دقیق‌نویسی در گذشته را و جهت همت خود قرار داد و به تبیین راه‌های نفوذ الفاظ و عبارات ناپسند و نامفهوم در متون جدید پرداخت و خواهان جلوگیری اکید آن شد (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۱۲، ۸). کاوه برای اثبات فرسودگی زبان فارسی به‌ویژه پس از رخنه اصطلاحات علمی و صنعتی جدید که متأسفانه بدون هیچ‌گونه الگو یا مبنایی پذیرفته شده بود (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۳، ۳) به مقایسه نثرها و متون ادبی در برهه‌های مختلف پرداخت و کاستی‌های آن را نشان داد و چنین نتیجه گرفت که شیوع انحطاط و منسوخ شدن زبان، نشانه بیماری مزاج ملی و ذائقه ادبی باطل و از کارافتاده، و اصلاح آن از واجبات اساسی اولیه است (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۴، ۴).

۶- باستان‌گرایی

بی‌تردید از مؤلفه‌های مهم و پایدار هویت فرهنگی یک ملت، تاریخ آن ملت است. کاوه همواره بر شناسایی دقیق دوران باستانی ایران و فهم نکات مثبت و افتخارآمیز آن به‌مثابه گامی مهم در راه تجدد تأکید می‌ورزید تا پشتوانه فکری و فرهنگی مهمی برای ایرانیان پدید آورد. از همین رو دوره قدیم کاوه، جوانان مقلد غرب و روزنامه‌های فرنگی‌مآب را به باد انتقاد گرفت و آن‌ها را در برابر این پرسش قرار داد که چرا روح ملی ایرانیان را دچار تزلزل و تردید ساخته‌اند. از نگاه کاوه این وضعیت در دو عامل کلی ریشه داشت: یکی اوضاع نگران‌کننده ایران امروز در عرصه‌های مختلف و دیگری بی‌اطلاعی از تمدن درخشان گذشته که هر دو در بروز این بحران هویت سهمی به‌سزا داشتند. درباره عامل دوم کاوه چنین اظهار عقیده کرد که هر ایرانی که گذشته خود را به خوبی شناخته باشد محال است سست یا ناامید گردد؛ زیرا بهترین راه برای تربیت سیاسی و متانت معنوی و اخلاقی بخشیدن به افراد ملت، آموزش دادن تاریخ مدنیت قدیم آن

ملت است به خصوص ملتی مانند ایران» (کاوه، دوره قدیم، شماره ۲۵، فوریه ۱۹۱۸). در دوره جدید کاوه اگرچه به منظور تسهیل فرآیند نوسازی به سبک غرب و نیز ترویج مدرنیسم این نگرش تا حد زیادی تعدیل شد و حتی در پاره‌ای موارد همه نکات پُر قوت گذشته به مثابه عوامل بازدارنده زیر سؤال رفت، اما این به معنای انکار مطلق گذشته نبود. از جمله نگرانی‌های گردانندگان کاوه وجود ابهامات و آشفتگی‌های فزاینده در فهم دوران باستان بود زیرا شرفیان در فراگشت عقب‌ماندگی خود از فهم بسیاری مسائل و از جمله جست‌وجو و بازخوانی و بازکاوی گذشته تاریخی خود در مانده بودند و تنها در پرتو تلاش‌های خستگی‌ناپذیر برخی مستشرقان پاک‌نیت، تا حدی ابعاد پیچیده دوران باستان به روش‌های تاریخ پیوند خورد. لذا کاوه در نگارش مقالات تاریخی خود بخش عمده‌ای را به عهد باستان اختصاص داد. برای نمونه مزدک و سوسیالیسم ایرانی، نامه تنسر، منشأ شاهنامه‌ها، اوضاع ایران در عهد انوشیروان، اساطیر ملی ایران، شعر و موسیقی قدیم ایران و ده‌ها عنوان دیگر از این رویکرد حکایت داشتند. انتخاب نام کاوه و نگارش مختصر شرح احوال وی که بر روی همه مجلدات کاوه خودنمایی می‌کرد، نیز بازتاب پذیرش و تقویت فرهنگ باستانی به‌منزله عناصر پایدار هویت و وحدت ملی ایران و غلبه بر بحران واگرایی رو به گسترش کشور بود.

جهت‌گیری مقالات عمدتاً به سوی ارائه تصویری روشن و دلکش از ایران باستان بود (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۸). در مقاله «مزدک نخستین سوسیالیست جهان»، نگارنده پس از شرح مختصری درباره پیدایی و تکامل سوسیالیسم و رواج آن پس از انقلاب روسیه، آن را زنجیره‌ای از حلقه‌های تکاملی اندیشه بشر تلقی کرد و گفت تقریباً هزار و چهارصد سال پیش در بجنوبه استبداد ساسانیان، اولین جلوه از تفکر سوسیالیستی پدید آمد و مزدک - اولین شخصیت سوسیالیست جهان - عقاید خود را از قوه نظر به عمل پیوند داد (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۳، ۷-۵). همچنین در مقالات شعر و موسیقی قدیم ایران، کاوه برخلاف تصور غالب، از رونق شعر و ادب و موسیقی در ایران باستان خبر داد و سبک و سیاق آن را تشریح کرد و موسیقی دانان عهد باستان و توانایی‌های آنان را برشمرد و از این‌که این آثار درخشان در پی تهاجم اعراب نابود گشته‌اند، اظهار تأسف نمود و ادعا کرد بخش عمده موسیقی امروز ما همان موسیقی عصر ساسانی است که به تدریج در گذر زمان دچار تحول گشته است؛ زیرا رامشگران، نوازندگان و موسیقی‌دانان عهد باستان در پی سقوط سلسله ساسانی این میراث گرانبها را به عهد

اسلامی انتقال داده‌اند. این مجله در پایان نتیجه گرفت که هیچ‌کس را نمی‌توان اولین شاعر فارسی‌زبان پس از اسلام معرفی کرد؛ زیرا نخستین شاعر، کسی است که اشعار او مضبوط و برجای مانده و مورخان از وی یاد کرده‌اند. در حالی که پیش از وی شاعران بسیاری بوده‌اند که آثار و خاطرات آنان از میان رفته است (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۲، ۱۲-۱۴؛ سال دوم، شماره ۵، ۱۴-۱۵).

به نظر می‌رسد گردانندگان کاوه با وجود همه کاستی‌هایی که در برداشت‌ها و استدلال‌هایشان نهفته بود هدفی برتر را از برجسته‌نمودن ایران باستان تعقیب می‌کردند و آن، تحکیم و تقویت بنیادهای ناسیونالیستی ایران در فرآیند ملت‌سازی و قبول آرگایسم به‌مثابه یکی از اصول نوسازی ایران بود.

نوروز و تقویم ایرانی یکی دیگر از مقالات کاوه بود که در آن، نگارنده با تشریح ابعاد عید نوروز، به ستایش آن در مقام نشانه‌ای ملی از یادگاران باستانی پرداخت که در دل هر ایرانی نژاد، شور و هیجان عجیبی برپا می‌کند. سپس با اشاره به نوسان‌هایی که در نحوه محاسبه آن در طول تاریخ وجود داشته است، خواهان بازنگری تقویم و تثبیت عید نوروز به‌منزله نخستین روز از ماه بهار شد و از گردانندگان امور کشور درخواست کرد، تاریخ هجری شمسی را بر اساس قانونی مدون در سراسر کشور جاری و معمول سازند و اسامی ماه‌های ایرانی را جای‌گزین نام‌هایی چون حوت، عقرب و... کنند و جشن مهرگان را در اوایل پاییز به اجرا درآورند تا گامی در راه احیای سنن بومی و افتخارات ملی برداشته باشند (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۴، ۶-۹). گفتنی است این پیشنهاد کاوه تقریباً دو سال بعد در عهد ریاست وزرای رضاخان تصویب و به اجرا گذاشته شد.

همچنین کاوه از تلاش‌های دولت ایران در راه ایجاد ثبت احوال و تعیین نام خانوادگی به‌مثابه گامی به سوی تجدد و تحکیم مبانی دولت مدرن و تأسی از غرب ستایش کرد. اما با اشاره به غنای فرهنگی ایران و اسامی اصیل پارسی از انتخاب اسامی عربی و ترکی اظهار حیرت نمود و خواهان لغو آن شد. به‌علاوه از شیوه علمی و روشمند عهد باستان که بر اساس آن بر اسم پدر «ان» اضافه می‌گردید، برای تعیین اسامی خانوادگی جدید در ایران دفاع کرد، مانند اردشیر بابکان، اشکان، هرمزان، قبادان و... که البته بعدها با ورود عرب این شیوه منسوخ گردید (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۳، ۱-۲).

گذشته از این، کاوه در مقاله‌ای که با عنوان «اسرار تمدن و تقسیم آن به اسباب آشکار و پنهان» به نگارش درآورد و در آن ورزش را عاملی پنهان اما بسیار مهم و راه‌گشا دانست و بر آن تأکید کرد، سرانجام گریزی به ایران باستان زد و از وضعیت جسمانی و مزاجی ایران امروز به شدت انتقاد نمود و یادآور شد که ایرانی همیشه چنین نبوده است؛ زیرا اگر در عهد باستان چنین بود نمی‌توانست عالمگیر شود و تا آتن پیش رود. ایرانیان قدیم قوی بنیاد، جنگاور و ورزشکار بودند و سرّ ترقی آنان در همین نکته نهفته بود. البته دین مترقی زرتشت و تأکید ویژه آن بر تقویت اراده و عزم انسانی در برابر جبر و تقدیر و نفی تسلیم عاجزانه در برابر گردش سپهر و تقدیرات ازلی در این مسیر نقش اساسی داشته است. اکنون جای تأسف است که تقریباً همه محسنات نیاکان ما متروک گشته است و در سراسر ایران کسی را نمی‌توان یافت که بتواند خط و زبان اوستایی یا فرس قدیم و پهلوی را بشناسد، یا همچون ایرانیان باستان به ورزش و پرورش جسم و روح بپردازد (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۶، ۳).

بدین ترتیب آشکار می‌شود که باستان‌گرایی از مؤلفه‌های اساسی مورد نظر آموزه‌های کاوه در مسیر نوسازی ایران محسوب می‌شد و این مجله می‌کوشید با احیا و تجدید حیات سنت‌ها و عقاید کهن و باستانی، نظم جدیدی را در تفکر اجتماعی بازتولید نماید و زیرساخت‌های فرهنگی نوین را بر پایه سنت‌های کهن بنا کند و البته روشن است که ناسیونالیسم مورد نظر کاوه به‌ویژه در دروه جدید مبنا و ماهیتی فرهنگی و اجتماعی داشت و کم‌تر تعلق سیاسی در آن دیده می‌شد (اکبری، ۱۸۸).

۷- آزادی زنان

تلاش فکری و سیاسی کاوه برای رهایی و نجات زنان به‌مثابه یکی از مظاهر مدرنیسم و تجدد بسیار قابل توجه می‌نمود. در مقایسه با غرب، زنان ایرانی حقوق سیاسی - اجتماعی چشمگیری نداشتند. آزادی زنان ایرانی را هم خرافات و تعصبات جاهلانه که در پوشش دین عرضه می‌شد، تهدید می‌کرد و هم ساختار پدرسالارانه و مردسالارانه ایران که به «فرهنگ مذکر» شهرت یافته است. تا هنگامی که موانع مشارکت اجتماعی - سیاسی زنان برچیده نمی‌شد همچنان نیمی از نیروی فعال کشور ناشناخته می‌ماند یا به هدر می‌رفت. از این‌رو کاوه در مقام پیش‌قراول تجددطلبی غرب‌محور در سال‌های پایانی عهد قاجار، مقالات مهم و متعددی در

این باره به چاپ رساند که عمق و غنای ستایش‌انگیزی داشتند.

کاوه در مقاله‌ای درباره لزوم آموزش و تربیت زنان ایرانی، از روند رو به گسترش احداث مدارس دخترانه در ایران اظهار خرسندی نمود و خواستار تداوم و استمرار این حرکت گردید و نوشت:

تربیت زنان، اساس انقلاب اجتماعی است و یکی از اسرار پیشرفت و تمدن اروپا آزادی و آموزش زنان در وضعیتی برابر با مردان است و در سراسر آسیا تنها ژاپن به اهمیت این مسئله پی برده و در نتیجه از دیگر ملل اروپایی مترقی‌تر است (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۶، ۷-۶).

کاوه به نقد مدعیات جوامع سنتی که در آن زن را به لحاظ قابلیت‌های ذهنی و توانایی‌های فکری ناتوان‌تر و ضعیف‌تر از مردان می‌شمارند، پرداخت و آن را از اساس باطل دانست و زن تعلیم‌یافته را مونس زندگی، مادر فرزندان فردا، پشتیبان فکری دودمان و ثروت ملت برشمرد و خواستار برچیدن آخرین موانع در راه آموزش برابر دختران و پسران در ایران شد. کاوه وابستگی مالی زنان به مردان را عامل اسارت و تنزل مقام زن در طول تاریخ محسوب کرد و از ایجاد شغل برای زنان دفاع نمود و خواهان تأسی زنان ایران از بانوان اروپا شد که هر روز میدان تازه‌ای برای فعالیت‌های خود می‌گشایند (همان، ۷۷).

کاوه در مقاله‌ای دیگر با عنوان «فلج شقی: پستی حالت اجتماعی زنان» به بررسی موانع آموزش و تربیت زنان و اعطای حقوق انسانی و آزادی به آنان پرداخت و به این نتیجه رسید که تعصبات جاهلانه بزرگ‌ترین مانع‌رهایی زنان است و پیش‌بینی کرد که بدون رفع این موانع محال است ایران به پای ملل متمدن فرنگ برسد و حتی ممکن نیست پس از صدها سال هم‌سطح ملل مسیحی شرقی چون گرجیان و ارمنه گردد؛ زیرا:

«در نتیجه این تعصبات، حالت زنان ایرانی به حدی پست است که از کنیز زرخربد و دواب بارکش اندکی بهتر است و اوضاع تربیت و طفولیت و دختری و زنی و مادری و زناشویی و طلاق و غیره در بدترین درجه امکان است... ایران اگر تمام وسایل ترقی برایش مهیا باشد و فقط حالت زنان اصلاح اساسی نیافته باشد، در میدان مبارزه و مسابقه با ملل دنیا عاجز خواهد بود» (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۱۲، ۱).

کاوه استدلال کرد که استمرار این وضعیت، ایران را به مثابه مردی نمایش می‌دهد که نیمی از بدن او فلج است در حالی که ملل متمدن مانند مردانی سالم و تندرست‌اند. از نگاه کاوه این یکی از معضلات جهان اسلام است. لذا از تلاش روشنفکران مصری همچون قاسم امین تقدیر کرد که کوشید از برابری و آزادی زنان در مقام انسان‌هایی برابر با مردان دفاع کند و خواستار طرح چنین اندیشه‌هایی در جامعه سنتی ایران گردید (همان، ۲).

۸- تجددطلبی و غرب‌گرایی راه‌رهای ایران

تجدد جریان تاریخی - فلسفی به هم‌پیوسته‌ای است که در قلمرو اندیشه انسان‌محوری به مفهوم وسیع کلمه هسته مرکزی تجدد به‌شمار می‌رود. در این مفهوم نه ملکوت، که ناسوت جولانگاه خردکنجکاو بشر است. حقیقت نه مکاشفه‌ای الهامی که اکتسابی است و حقایق نه از سوی ذات الهی به دل انسان راه می‌یابد بلکه حقایق متکثر برخاسته از واقعیت‌های ملموس و مشهود است که از راه مشاهده و تجربه به عقل انسان می‌رسد. لذا تجدد منادی نوعی فردگرایی خردگرا و تجربی است که در عرصه اقتصاد با نظام سرمایه‌داری همراه می‌شود و شهرنشینی و شهروندی، مرکز اقتصاد، سیاست، تفکر و نیز محل تجمع انسان‌های جدید است. در عرصه مذهب کاستن از دامنه شمول و نفوذ دین در حوزه‌های حیات اجتماعی و تنزل آن به رابطه فردی و خصوصی میان انسان و آفریدگار اوست. لذا مفاهیم قدسی و رازآمیز به سوی سادگی و عرفی‌شدن سوق می‌یابند و جدایی دین از سیاست پی‌آمد منطقی آن است. در حوزه سیاسی با دگرذیسی نظریه قدرت، مشروعیتی جدید شکل می‌گیرد که مبنای آن قرارداد اجتماعی برخاسته از اراده عمومی و حاکمیت ملی است نه حکومتی موروثی یا ظل الهی (میلانی، ۱۷۷-۱۷۹).

مطالب و محتوای کاوه حکایتگر این واقعیت است که رویکرد مجله به مسئله تجدد به‌هیچ‌رویی با آن گفتار ساده‌انگارانه تقی‌زاده درباره فرنگی‌مآب‌شدن باطنی، جسمانی و روحی تقلیل‌پذیر نیست، برعکس عصاره نگرش کاوه این بود که تجدد پدیده‌ای غربی است و تنها راه نجات کشور، قبول اساسی این جریان نیرومند و در عین حال حفظ جنبه‌های مثبت و ماندگار فرهنگ ملی است (همان، ۱۷۹-۱۸۰). لذا باید میراث فکری و فرهنگی کشور را شناخت و با نقد و ارزیابی آن جنبه‌های مفید و مثبت را حفظ کرد و عادات، آداب و افکار ناپسند را به دور انداخت و راه سیطره عقلانیت جدید و اشاعه مدرنیسم و مظاهر آن را هموار ساخت.

برای تبیین ریشه‌های تاریخی تجدد، کاوه به مقایسه اندیشه و تفکرات مشرق‌زمین و مغرب‌زمین پرداخت. این مجله در مقاله‌ای با عنوان «بینش هندی و بینش یونانی، خیالات گوناگون» دو حوزه یا آبشخور تمدن شرق و غرب را ارزیابی کرد و با اشاره به تفاوت‌های نژادی، قومی، جغرافیایی و... اختلاف اساسی را در اندیشه غربیان و شرقیان یافت و چنین نوشت:

آن حالت روحی یا فکری که فلسفه شرقی را تولید می‌کند بیش‌تر اساس آسمانی و فرازمینی دارد حال آن‌که مبنای تفکر غربی جسمانی و زمینی است. در نتیجه یکی به سوی وهم و خیالات و سیر در ماوراءالطبیعه گرایش می‌یابد و دیگری (غرب) به سوی روشنای عقل، منطق، قیاس و برهان. بنابراین دو نمونه کاملاً آشکار و متفاوت تحت دو عنوان «بینش یونانی» و «بینش هندی» شکل گرفته که از اساس در دو مسیر متفاوت رشد کرده است. بینش یونانی تمدن امروزی غرب را ساخت و تمدن شرقی با وجود همه عظمتش به دلیل همین بینش خود مغلوب و اسیر غرب گردید. یعنی اسارت و درماندگی شرق از یک‌سو محصول فلسفه وهم‌آمیز و سیر در معراج علوی و روحانی و ترک تعلقات دنیایی و از دیگر سو نتیجه تمدن جسمانی، عقلانی، مادی و طبیعی بینش یونانی بود (کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۱۰، ۱-۲).

کاوه با اذعان به تفاوت‌هایی که به‌لحاظ جسمی، فکری، نژادی، جغرافیایی و... میان ملت ایران و هند وجود داشت، خمیرمایه و ذات تمدن ایرانی را نشأت‌گرفته از بینش هندی شمرد و نیز رویارویی ایرانیان و یونانیان را در عهد هخامنشی و ادامه آن با رومیان در عهد ساسانی را عامل گسست ما از تمدن یونانی و نیز علم و دست‌آوردهای فکری آن به حساب آورد. کاوه یکی از مهم‌ترین راه‌های رهایی از این بن‌بست را ترجمه کتب حکمت و فلسفه یونانی دانست و توصیه نمود که این ترجمه‌ها مستقیماً از زبان یونان قدیم به عمل آید تا بتوان به کنه و بنیاد حقیقی تمدن غرب که همان بینش یونانی است دست یافت (همان، ۲-۳). این رویکرد نشان می‌دهد که برخلاف تصور رایج، جوهر تمدن غرب یعنی بنیادها و مبانی فکری و فلسفی آن چندان برای گرداندگان کاوه ناآشنا و دور از ذهن نبوده است.

کاوه برای نمایش شفاف‌تر تفاوت‌های موجود در اندیشه و نگرش شرقیان و غربیان به مسائل مختلف، در سلسله مقالاتی که با عنوان «مناظره روز و شب» انتشار داد بر ابعاد دیگری از این تفاوت‌ها پرتو افکند و هدف از طرح این مباحث را که در هاله‌ای از طنز و طعنه به رویکرد شرقیان به‌ویژه در حوزه معرفت علمی نگاشته می‌شد، این‌گونه توجیه کرد:

«تحت این عنوان ما هر از گاه در میان عقاید علمی و نورانی اروپا و بعضی تحقیقات باطله علمای مشرق مبنی بر اساس جهل در فنون مختلفه علوم قیاس می‌کنیم» (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۴، ۱۱).

بدین ترتیب کاوه تحت این عنوان، یافته‌ها، باورهای علمی و معرفتی شرقیان به‌ویژه مسلمانان را با کاوش‌های نوین علمی در اروپا مقایسه کرد و ابطال آن را نمایاند. برای نمونه در یکی از این شماره‌ها نوشت:

شرقیان سرچشمه رود نیل را از دیوار بهشت می‌دانند که سرانجام به یک گنبد طلایی می‌ریزد. حال آن‌که از نگاه غربیان، رود نیل رودخانه‌ای است که در مصر جاری و طول آن ۶۳۹۷ متر و به دریای مدیترانه می‌ریزد (کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۶، ۳-۶).

از نگاه کاوه این تفاوت‌ها به‌ویژه در قرن جدید هر چه بیش‌تر شدت یافت و با انقلاب‌های صنعتی و سیاسی و فکری اروپا نهادینه‌تر شد و غربیان را در مسیر تجدد تا آن‌جا پیش برد که در عرصه‌های مختلف حیات بشر به جست‌وجو و کاوش پرداختند. چنان‌که شرق برای بازشناسی خود ناگزیر از استفاده از دانش کارشناسی غرب است. به نظر کاوه، فقر و تهیدستی ما در علم و اندیشه و تمدن از یک‌سو و گریزناپذیری قبول تجددگرایی غرب محور از سوی دیگر، بهره‌گیری از متخصصان و مستشاران فرنگی را برای نوسازی و سر و سامان دادن به امور ایران اجتناب‌ناپذیر می‌نماید:

فرتوت گشت کشتور و او را	بایسته‌تر از گور و کفن نیست
با مرگ با تجدد و اصلاح	راهی جز این دو پیش وطن نیست
ایران کهن شده است سرپایش	درمانش جز از تازه‌شدن نیست
ز اصلاح اگر جوان نشود ملت	گر مُرد جای سوگ و حزن نیست
امروز حال ملک خراب است	بر من مجال ریبه و ظن نیست
شخصی زعیم و کارگشا نیست	مردی دلیر و نبیره‌فکن نیست

(کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۷، ۴).

منابع و مأخذ

- اکبری، محمدعلی. رویکرد غرب‌گرایان به نوسازی ایران (کتاب سروش ۱، مجموعه مقالات رویارویی فرهنگی ایران و غرب در دوره معاصر)، تهران: سرو، ۱۳۷۵، چاپ اول.
- تقی‌زاده، حسن. زندگانی طوفانی (خاطرات سیدحسن تقی‌زاده)، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
- کاهوه، دوره قدیم، سال اول، شماره ۱، ۲۴ ژانویه ۱۹۱۶ / ۱۵ شهریور ۱۲۸۵ یزدگردی.
- _____ دوره قدیم، سال سوم، شماره ۲۵، فوریه ۱۹۱۸.
- _____ دوره جدید، سال اول، شماره‌های ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲.
- _____ دوره جدید، سال دوم، شماره‌های ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲.
- کهن، گوئل. تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، تهران: آگاه، ۱۳۶۲، چاپ اول، جلد دوم.
- ملایی توانی، علیرضا. «جنگ جهانی اول، آلمان‌ها و رخنه در ساختار اجتماعی - سیاسی ایران»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال اول، شماره سوم، ۱۳۷۶.
- میلانی، عباس. تجدد و تجددستیزی در ایران، تهران: نشر آینه، ۱۳۷۸، چاپ اول.